

معاصر و انقلاب اسلامی قرن ۱۴	بیداری قرن ۱۳ (اواسط دوره قاجار)	بازگشت قرن ۱۲ تا ۱۳	هندی از اوایل قرن ۱۱ تا اواسط قرن ۱۲	عراقی از اوایل قرن ۷ تا اوایل قرن ۱۰	خراسانی از آغاز شعر فارسی تا پایان قرن ۶	سبک سطح
۱_ لغات و ترکیبات امروزی وارد شعر شده است. ۲_ دست شاعر برای استفاده از همه واژه ها باز است. ۳_ سادگی و روانی زبان شعر و جمله بندی های ساده در شعر معاصر کاملاً چشمگیر است	۱_ سادگی و روانی از بارزترین شاخصه های زبان شعر عصر بیداری است ۲_ شعر در این دوره عمومیت یافت و در اختیار روزنامه ها قرار گرفت ۳_ بهار و ادیب الممالک فراوانی با آگاهی از سنت های ادبی به زبان پروصابت گذشته وفادار ماندند ۴_ توجه سید اشرف الدین گیلانی و عارف قزوینی به زبان ساده کوچه و بازار ۵_ توجه به واژگان کهن در شعر بادافره ، خلیدن ، گلخن و ... ۶_ ورود واژه های نو و فرنگی انگلیسی و روسی و فرانسوی و ترکی ۷_ کم توجهی به کاربرد جمله ها و ترکیب های زبانی با عوامل زیر: ۱_ اغلب شاعران صرفاً به محتوا گرایش داشتند. ۲_ نداشتن تسلط کافی برخی شاعران بر ادبیات کهن ۳_ شتابزدگی شاعران برای آگاه سازی مردم و انتشار آثار در روزنامه ها	۱_ حد واسط سبک هندی و سبک دوره بیداری ۲_ شاعران این دوره باعث نوآوری و تکامل قابل توجهی در شعر فارسی نشدند اما از این جهت اهمیت دارند که توانستند زبان شعر را از آن حالت سستی که در اواخر سبک هندی در شعر به وجود آمده بود نجات بخشند	۱- راه یافتن زبان کوچه و بازار به شعر ۲_ گسترش دایره واژگان ۳_ رخت بر بستن بسیاری از لغات ادبی قدیم ۴_ وارد شدن لغات مربوط به مذاهب ، آداب و رسوم هندوان به حوزه شعر و ادب ۵_ کاربرد لغات عربی کم شد ۶_ رواج لغات ترکی و ضعف زبان فارسی ۷_ زبان سبک هندی را باید زبانی واقع گرا قلمداد کرد ۸_ ورود واژه های عامیانه در شعر پی دقتی در کاربرد جمله ها و ترکیب ها	۱_ همان زبان خراسانی با مختصات جدید تر است ۲_ لغات فارسی اصیل کم می شود و جای آن ها را لغات عربی می گیرد ۳_ استفاده از می به جای همی و در به جای اندر ۴_ حرف اضافه مرکتر به کار می رود ۵_ ایدون، ایدر، ابا، ابر بسیار اندک به کار می رود ۶_ مهم ترین ویژگی زبانی آن در هم آمیختگی مختصات نو و کهن است	۱_ سادگی ۲_ کمی لغات عربی ۳_ تفاوت تلفظ در مقایسه با زبان امروز ۴_ کهنه و مهجور بودن لغات ۵_ استفاده از دو حرف اضافه برای یک متمم	زبانی

سبک	خراسانی	عراقی	هندی	بازگشت	بیداری	معاصر و انقلاب اسلامی
سطح	از آغاز شعر فارسی تا پایان قرن ۶	از اوایل قرن ۷ تا اوایل قرن ۱۰	از اوایل قرن ۱۱ تا اواسط قرن ۱۲	قرن ۱۲ تا ۱۳	قرن ۱۳ (اواسط دوره قاجار)	قرن ۱۴
ادبی	۱_ قالب شعر قصیده ۲_ آرایه در حد اعتدال ۳_ ردیف و قافیه ساده ۴_ تشبیهات بیشتر حسی	۱_ قصیده از رونق افتاد و غزل عارفانه و عاشقانه بیشتر شد ۲_ تخلص در پایان غزل تثبیت شد ۳_ توجه به بیان و بدیع بیشتر شد	۱_ قالب مسلط در این دوره به ظاهر غزل است اما غزلی که گاهی به چهل بیت هم می رسد. ۲_ شاعر سبک هندی تک بیت گو است یعنی قالب حقیقی شعرش مفردات است ۳_ استفاده از ردیف های طولانی و خوش آهنگ در شعر این دوره رایج است ۴_ کم توجهی شاعران کوچه و بازار به آرایه های ادبی ، بدیع و بیان ۵_ البته در شعر شاعران شاخص این دوره تشبیه بسیار رواج دارد ۶_ تلمیح نیز در مضمون سازی نقش فعالی دارد حسن تعلیل، تمثیل ، حس آمیزی و اسلوب معادله از آرایه های پر کاربرد این سبک اند.	۱_ قصیده سرایی به سبک شاعران خراسانی و عهد سلجوقی پرداختند افرادی مانند صبای کاشانی ، قآنی شیرازی و سروش اصفهانی از این گروه اند. گروهی دیگر غزل سرایی به سبک حافظ ، سعدی و دیگر شاعران سبک عراقی را پیش گرفتند شاعرانی مانند: نشاط اصفهانی ، فروغی بسطامی و مجمر اصفهانی	۱_ تغییر چندانی در قالب های شعر دیده نمی شود. ۲_ توجه به قصیده و مثنوی در شعر ملک الشعرا بهار و ادیب الممالک فراهانی ۳_ رغبت شعری کوچه و بازار به قالب های مستزاد و چهارپاره و ترانه و تصنیف ۴_ گرایش به قالب های کم کاربرد یا نوین به تدریج زمینه را برای ظهور شعر نو فراهم کرد. ۵_ شاعران دوره بیداری تخیلات سرایندگان پیشین را در نظر داشتند. ۶_ گاه نوآوری هایی در عرصه ی تخیل در پاره ای از اشعار میرزاده ی عشقی می توان دید. ۷- از نظر موسیقی و عروض پایبندی گروه سنت گرا نسبت به شعرا کوچه و بازار بیشتر است	۱_ تغییر در قالب های شعری به علت رواج شعر نو نیمایی ۲_ واحد شعر بیشتر بند است تا بیت ۳_ آرایه های بیانی و بدیعی به صورت طبیعی وارد شعر می شوند ۴_ علاوه بر قالب های سنتی قالب نیمایی و سپید پر کاربرد است. ۵_ در اشعار نو تساوی طولی مصراع ها رعایت نمی شود و مصراع ها از نظر تعداد پایه های آوایی هم اندازه نیستند. ۶_ ابهام در شعر معاصر پسندیده است و معنی گریزی از ویژگی های شعر این دوره است. ۷_ صور خیال جدید و نو هستند و تکرار تصاویر شاعران دوره های قبل نیستند. ۸_ گرایش به نماد در تصاویر شعری بیشتر می شود. ۹_ انتخاب وزن متناسب با لحن طبیعی گفتار و زبان شعر است.

سبک / سطح	خراسانی	عراقی	هندی	بازگشت	بیداری	معاصر و انقلاب اسلامی
	از آغاز شعر فارسی تا پایان قرن ۶	از اوایل قرن ۷ تا اوایل قرن ۱۰	از اوایل قرن ۱۱ تا اواسط قرن ۱۲	قرن ۱۲ تا ۱۳	قرن ۱۳ (اواسط دوره قاجار)	قرن ۱۴
فکری	۱_ شعر واقع گرا و محسوس و عینی	۱_ ذهن گرایی	۱_ شعر سبک هندی معنی گرا است نه صورت گرا	۱_ شعر دوره بازگشت از لحاظ فکری دارای همان مضامین پیشینیان وصل و هجران و عشق و عرفان است.	۱_ نگرش شاعران و نویسندگان نسبت به جهان بیرون تغییر یافت.	۱_ معشوق در ادبیات معاصر مانند دوره های آغازین شعر فارسی زمینی است.
	۲_ شادی گرایی	۲_ غم گرایی			۲_ نگرش ها از کلی نگری و ذهنیت گرایی به جزئی نگری و عینیت گرایی تغییر کرد.	۲_ مخاطب شعر عامه مردم اند.
	۳_ عشق و معشوق زمینی	۳_ عشق و معشوق آسمانی	۲_ شعر در سبک هندی بیشتر در تک بیت خلاصه است و طول و عرض معنا از یک بیت بیشتر نمی رود.		۳_ مضامین کلی و ذهنی ، مسائل اخلاقی ، عارفانه سرایی و غزل گویی تا حد زیادی کارایی خود را از دست داد.	۳_ تفکر شاعر بیشتر زمینی و پیرامون امور دنیوی است.
	۴_ رواج حماسه	۴_ رواج عرفان و اخلاق	۳_ شاعران این دوره معمولا مطالب فلسفی، عرفانی و غنایی گذشتگان را به شیوه خود بازگو می کردند گاهی چنین موضوعاتی با وجود داشتن ابهام در اشعار آنان قابل درک تر و خلاصه تر بیان شده است.		۴_ مضامین سیاسی ، اجتماعی، وطنی رونق یافت.	۴_ موضوع شعر محدود نیست و بسیار تنوع دارد و شاعر برای انتخاب موضوع آزاد است.
	۵_ پند ها جنبه عملی و دستوری دارند	۵_ پرهیز از زهد ریایی			۵- شاخص ترین درون مایه های شعر دوره بیداری عبارتند از: آزادی ، وطن ، قانون ، تعلیم و تربیت جدید ، توجه به مردم ، دانش ها و فنون نوین و دفاع از کارگران	۵_ مفاهیم خصوصی ، سیاسی و اجتماعی بسیار مورد توجه شاعران قرار گرفته اند.
	۶_ سادگی فکر بدون اندیشه های فلسفی و عرفانی	۶_ برتری عشق بر عقل				۶_ لحن شاعر صمیمانه و متواضعانه است.
	۷_ وصال گرایی	۷_ فراق گرایی				۷_ مدح و هجو و ذم در شعر این دوره بسیار کم است.
۸_ باور به اختیار	۸_ باور به جبر					
۹_ توجه به دنیای بیرون	۹_ توجه به دنیای درون					
۱۰_ بازتاب کمتر علوم در شعر	۱۰_ بازتاب بیشتر علوم در شعر					



سبک هر شعر را مشخص کنید.

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
خاک را چون ناف آهو مشک زاید بی قیاس
بید را چون پرّ طوطی برگ روید بی شمار
دوش وقت نیم شب بوی بهار آورد باد
حبذا باد شمال و خرّما بوی بهار
باد گویی مشک سوده دارد اندر آستین
باغ گویی لعبتان ساده دارد در کنار
ارغوان، لعل بدخشی دارد اندر مرسله
نسترن لؤلؤی لالا دارد اندر گوشوار
تا برآمد جام های سرخ مل بر شاخ گل
پنجه های دست مردم سر فرو کرد از چنار
باغ بوقلمون لباس و راغ بوقلمون نمای
آب مروارید رنگ و ابر مروارید بار
راست پنداری که خلعت های رنگین یافتند
باغ های پرنگار از داغگاه شهریار
داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود
کاندرو از نیکویی حیران بماند روزگار



آمد بهار خرم و آورد خرمنی
وز فرّ نوبهار شد آراسته زمی
خرم بود همیشه بدین فصل آدمی
با بانگ زیر و بیم بود و قحف در غمی
زیرا که نیست از گل و از یاسمن کمی
تا کم شده است آفت سرما ز گلستان
از ابر نوبهار چو باران فروچکید
چندین هزار لاله ز خارا برون دمید
آن حله‌ای که ابر مر او را همی تنید
باد صبا بیامد و آن حله بردرید
آن حله پاره پاره شد و گشت ناپدید
و آمد پدید باز همه دشت پرریان
از لاله و بنفشه همه کوهسار و دشت
سرخ و سپید گشت چو دیبای پیرشت
برچد بنفشه دامن و از خاک برنوشت
چون باد نوبهار برو دوش برگذشت
شاخ بنفشه چون سر زلفین دوست گشت
افکند نیلگون به سرش معجر کتان



شب و شمع و شکر و بوی گل و باد بهار
می و معشوق و دف و رود و نی و بوس و کنار
سبزه و آب گل افشان و صبحی در باغ
ناله بلبل و آواز بت سیم عذار
خوش بود خاصه کسی را که توانایی هست
وای بر آنکه دلی دارد و آن هم افکار
نوبهار آمد و هنگام طرب در گلزار
چه بهاری که ز دل ها ببرد صبر و قرار
ساقیا خیز که گل رشک رخ حورا شد
بوستان جنت و می کوثر و طوبی ست چنار
مرده خواهد که بجنبد به چنین وقت از جا
کشته خواهد که ز خون لاله کند با گلنار
کار می ساز که بی می نتوان رفت به باغ
مست، رو سوی چمن تات کند باغ نثار
بلبل شیفته مست است و گل و سرو و سمن
نپسندند که او مست بود ما هشیار



بیا باغبان خرمی ساز کن
گل آمد در باغ را باز کن
نظامی به باغ آمد از شهر بند
بیارای بستان به چینی پرند
ز جعد بنفشه برانگیز تاب
سر نرگس مست برکش ز خواب
لب غنچه را کآیدش بوی شیر
ز کام گل سرخ در دم عبیر
سهی سرو را یال برکش فراخ
به قمری خبر ده که سبز است شاخ
یکی مژده ده سوی بلبل به راز
که مهد گل آمد به میخانه باز
ز سیمای سبزه فروشوی گرد
که روشن به شستن شود لاجورد
دل لاله را کامد از خون به جوش
فرو مال و خونی به خاکی پیوش



آمد بهار ای دوستان منزل سوی بستان کنیم
گرد غریبان چمن خیزید تا جولان کنیم
امروز چون زنبورها پرآن شویم از گل به گل
تا در عسل خانه جهان شش گوشه آبادان کنیم
آمد رسولی از چمن کاین طبل را پنهان مزن
ما طبل خانه عشق را از نعره ها ویران کنیم
بشنو سماع آسمان خیزید ای دیوانگان
جانم فدای عاشقان امروز جان افشان کنیم
زنجیرها را بردریم ما هر یکی آهنگریم
آهن گزان چون کلبتین آهنگ آتشدان کنیم
چون کوره آهنگران در آتش دل می دمیم
کاهن دلان را زین نفس مستعمل فرمان کنیم
آتش در این عالم زنیم وین چرخ را برهم زنیم
وین عقل پابرجای را چون خویش سرگردان کنیم
کوئیم ما بی پا و سر ، گه پای میدان گاه سر
ما کی به فرمان خودیم تا این کنیم و آن کنیم
نی نی چو چوگانیم ما در دست شه گردان شده
تا صد هزاران گوی را در پای شه غلطان کنیم
خامش کنیم و خامشی هم مایه دیوانگیست
این عقل باشد کآتشی در پنبه پنهان کنیم



جهان از باد نوروزی جوان شد
زهی زیبا که این ساعت جهان شد
شمال صبحدم مشکین نفس گشت
صبای گرم رو عنبرفشان شد
تو گویی آب خضر و آب کوثر
ز هر سوی چمن جوئی روان شد
چو گل در مهد آمد بلبل مست
به پیش مهد گل نعره زنان شد
کجایی ساقیا؟ درده شرابی
که عمرم رفت و دل خون گشت و جان شد
قفس بشکن کزین دام گلوگیر
اگر خواهی شدن اکنون توان شد
چه می جوئی به نقد وقت خوش باش
چه می گویی که این یک رفت و آن شد
یقین می دان که چون وقت اندر آید
تو را هم می باید از میان شد
چو باز افتادی از ره ز سر گیر
که همره دور رفت و کاروان شد
بلایی ناگهان اندر پی ماست
دل عطار ازین غم ناگهان شد



ابر آذاری برآمد، باد نوروژی وزید
وجه می می خواهیم و مطرب که می گوید رسید
شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه ام
بار عشق و مفلسی صعب است می باید کشید
قحط جود است آبروی خود نمی باید فروخت
باده و گل از بهای خرقة می باید خرید
گویا خواهد گشود از دولتم کاری که دوش
من همی کردم دعا و صبح صادق می دمید
با لبی و صد هزاران خنده آمد گل به باغ
از کریمی گویا در گوشه ای بویی شنید
دامنی گر چاک شد در عالم رندی چه باک
جامه ای در نیک نامی نیز می باید درید
این لطایف کز لب لعل تو من گفتم که گفت؟
وین تطاول کز سر زلف تو من دیدم که دید؟
عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق
گوشه گیران را ز آسایش طمع باید برید
تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد
این قدر دانم که از شعر ترش خون می چکید



بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
صوفی از صومعه گو خیمه بزن بر گلزار
که نه وقتست که در خانه بختی بیکار
بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق
نه کم از بلبل مستی تو، بنال ای هشیار
آفرینش همه تنبیه خداوند دلست
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
کوه و دریا و درختان همه در تسیح اند
نه همه مستمعی فهم کنند این اسرار
خبرت هست که مرغان سحر می گویند
آخر ای خفته سر از خواب جهالت بردار
هر که امروز نبیند اثر قدرت او
غالب آنست که فرداش نبیند دیدار
تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش
حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

